براي شما که عشق ِتان زنده‌گي‌ست

شما که عشقِتان زندگي‌ست

شما که خشمِتان مرگ است،

شما که تابانده‌ايد در يأسِ آسمان‌ها

اميدِ ستارگان را

شما که به وجود آورده‌ايد ساليان را

قرون را

و مرداني زاده‌ايد که نوشته‌اند بر چوبه‌ي دارها

يادگارها

و تاريخِ بزرگِ آينده را با اميد

در بطنِ کوچکِ خود پرورده‌ايد

و شما که پرورده‌ايد فتح را

در زهدانِ شکست،

شما که عشقِتان زندگي‌ست

شما که خشمِتان مرگ‌ست!

□

شما که برقِ ستاره‌ي عشقيد

در ظلمتِ بي‌حرارتِ قلب‌ها

شما که سوزانده‌ايد جرقه‌ي بوسه را

بر خاکسترِ تشنه‌ي لب‌ها

و به ما آموخته‌ايد تحمل و قدرت را در شکنجه‌ها

و در تعب‌ها

و پاهاي آبله‌گون

با کفش‌هاي گران

در جُستجوي عشقِ شما مي‌کند عبور

بر راه‌هاي دور

و در انديشه‌ي شماست

مردي که زورق‌اش را مي‌راند

بر آبِ دوردست

شما که عشقِتان زندگي‌ست

شما که خشمِتان مرگ است!

□

شما که زيباييد تا مردان

زيبايي را بستايند

و هر مرد که به راهي مي‌شتابد

جادويي نوشخندي از شماست

و هر مرد در آزادگي خويش

به زنجيرِ زرينِ عشقي‌ست پاي‌بست

شما که عشقِتان زندگي‌ست

شما که خشمِتان مرگ است!

□

شما که روحِ زندگي هستيد

و زندگي بي شما اجاقي‌ست خاموش،

شما که نغمه‌ي آغوشِ روحِتان

در گوشِ جانِ مرد فرح‌زاست،

شما که در سفرِ پُرهراسِ زندگي، مردان را

در آغوشِ خويش آرامش بخشيده‌ايد

و شما را پرستيده است هر مردِ خودپرست، ــ

عشقِتان را به ما دهيد

شما که عشقِتان زندگي‌ست!

و خشمِتان را به دشمنانِ ما

شما که خشمِتان مرگ است!

 ۱۳ تير ۱۳۳۰